

A Critical Review of the Book *y t al- A k m*

Seyed Taha Merghati Khoei*

Abstract

The book *y t al- A k m*, compiled by Khalil Qebleei Khoei, unlike most of Fiqh al-Quran books written based on fiqh titles, is segmented in three parts in accordance with law sections: public law, civil law, and criminal law. In the interpretation of verses, the author has not confined himself only to interpret verses known as *y t al- A k m*, rather in some cases, he has deduced some rules from verses that were not common in his predecessors' works. In this essay, some examples are mentioned. However, in *y t al- A k m Tatb q* (comparative *y t al- A k m*), the author has followed the traditional method of *y t al- A k m* books and addressed all of the fiqh chapters, including *Ib d t* and *Mu mil t* (in the general sense), and compared opinions of *Sh i* and *Sunn* jurists. Both of the author's works are contextually evaluated as both academic and inferential, whereas the author, while expressing the opinions of the previous jurists and scholars of the past, expresses his innovative inferences from the verses. This book needs some modifications, including bringing goals at the beginning of each chapter and giving a concise list before the detailed list at the end of the chapters and adding additional readings and quizzes to assess the trainees.

Keywords: Comparative Method, Ayat al-Ahkam, Fiqh al-Quran, Ahkam al-Quran.

* Associate Professor of Jurisprudence and Islamic Law, the Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Iran, merghati@ut.ac.ir

Date received: 2020-08-25, Date of acceptance: 2021-01-02

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

نقد و بررسی کتاب آیات الاحکام

سیدطاها مرقاتی خویی*

چکیده

کتاب آیات الاحکام تألیف خلیل قبله‌ای خویی برخلاف بیش‌تر کتاب‌های آیات الاحکام که براساس تقسیم‌بندی مباحث فقهی است، طبق مباحث حقوقی در سه بخش حقوق عمومی، حقوق مدنی، و حقوق جزایی فصل‌بندی شده است و مؤلف خود را در تفسیر آیات مشهور به آیات الاحکام محدود نکرده است و در مواردی از آیات احکامی را استنباط کرده که در آثار پیشینیان معمول نبوده است. در این مقاله نمونه‌هایی از این‌دست معرفی شده است، اما در کتاب آیات الاحکام تطبیقی مؤلف همان روش سستی مؤلفان کتاب‌های آیات الاحکام را پیش گرفته و همه مباحث فقهی را اعم از عبادات و معاملات به معنی اعم آورده است و آرای فقهای شیعه و سنی را تطبیق داده است. هر دو اثر مؤلف از لحاظ محتوایی، علمی، و اجتهادی ارزیابی شده است. قبله‌ای خویی ضمن بیان آرای فقها و مفسران پیشین استنباط‌های نوآورانه خود را از آیات نیز بیان کرده است. اما این کتاب به‌منزله متن آموزشی از نظر شکلی نیازمند بازنگری است، مانند آوردن اهداف در آغاز هر فصل و آوردن فهرست اجمالی قبل از فهرست تفصیلی و نتیجه‌گیری و افزودن تمرین در پایان فصل‌ها.

کلیدواژه‌ها: آیات الاحکام تطبیقی، فقه القرآن، احکام القرآن.

۱. مقدمه

خلیل قبله‌ای خویی از فقها و مدرسان حوزه و دانشگاه و از محققان و مؤلفان کتاب‌هایی در زمینه فقه، اصول، قواعد فقه، و آیات الاحکام در دوره معاصر بود. او با وجود تعلق به

* دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، merghati@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۰۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۱۳

خاستگاه علمی خود و تسلط کامل به فقه جواهری به علت حضور در محیط دانشکده حقوق و علوم قضایی و مواجه شدن با پرسش‌های حقوقی روز توانست با مراجعه به منابع احکام به استنباط‌های متناسب با نیازهای جدید دست یابد و آن‌ها را در آثار تألیفی اش انعکاس دهد. کتاب *آیات الاحکام* (حقوق مدنی و جزایی) چاپ سال ۱۳۹۱ و *آیات الاحکام تطبیقی* چاپ سال ۱۳۹۳ در انتشارات «سمت» و دانشگاه مذاهب اسلامی از جمله آن آثار علمی است.

در این مقاله ضمن معرفی این دو اثر به برخی از نوآوری‌های مؤلف اشاره خواهد شد و در پایان، به نقد شکلی اثر که ارزیابان بدان اشاره کرده‌اند خواهیم پرداخت. قبل از معرفی شکلی این کتاب‌ها به پیشینه آثار انتشاریافته در این موضوع و تمایز آن‌ها با این دو کتاب اشاره می‌شود.

۲. پیشینه کتاب‌های آیات الاحکام

قرآن مهم‌ترین و بلکه اصلی‌ترین مستند احکام الهی است و سنت (قول، فعل، و تقریر معصوم) بیش‌تر در تبیین و تفسیر آیات نازل شده در آن از جانب شارع بیان شده است. از این رو، فقهای عظام اعم از شیعه و سنی از گذشته تا حال در کنار تحقیقات فقهی خود آثاری در زمینه معرفی آیات الاحکام تألیف کرده‌اند که به تعبیر شهید ثانی در مبحث قضا در شرح *لمعه* بالغ بر پانصد آیه است. این آثار در ادبیات فقهی علاوه بر عنوان «آیات الاحکام» با تعبیرهای دیگری هم چون «احکام القرآن» و «فقه القرآن» نیز انتشار یافته‌اند.

اولین کتابی که در زمینه آیات الاحکام نگارش یافت، بنابر نقل مؤلف *الذریعة الی تصانیف الشیعة* کتاب محمد بن سائب کلبی (ز ۱۴۶ ق) اهل کوفه و از اصحاب حضرت امام باقر و امام صادق است. اما در کتاب *کشف الظنون* (به پیروی از سیوطی در کتاب *الأوائل*) نخستین کتاب مدون احکام القرآن امام شافعی (ز ۲۰۴ ق) معرفی شده است. اما دیگر کتاب‌های تألیفی در این مقوله عبارت‌اند از: *احکام القرآن جصاص* (ز ۳۷۰ ق)، *احکام القرآن طبری* (ز ۵۰۴ ق)، *احکام القرآن ابن عربی* (ز ۵۴۳ ق)، فقه القرآن راوندی (ز ۵۷۳ ق)، *الجامع لاحکام القرآن قرطبی* (ز ۶۷۱ ق)، *کنز العرفان فاضل مقداد* (ز ۹۹۳ ق)، *تفسیر شاهی جرجانی* (ز ۹۷۶ ق)، *زبدة البیان اردبیلی* (ز ۹۹۳ ق)، *آیات الاحکام استرآبادی* (ز ۱۰۲۸ ق)، *مسالك الافهام فاضل جواد* (ز ۱۰۶۵ ق)، *قلائد الدرر فی*

بیان الاحکام بالاثر جزائری (ز ۱۱۵۰ یا ۱۱۵۱ ق) و از معاصران تفسیر آیات الاحکام نجفی یزدی، اقصی البیان سلطانی گرمودی قمی، احکام القرآن خزائلی، احکام القرآن برقععی، آیات الاحکام شانه‌چی، آیات الاحکام گرجی و آیات الاحکام عمید زنجانی است.

۳. شیوه تدوین فقهای پیشین

شیوه کار مؤلفان در قرون پیشین بیش تر سه گونه بوده است:

- بعضی به ترتیب آیات در قرآن آیات الاحکام را تفسیر کرده‌اند، یعنی از سوره بقره تا آخرین سوره‌ای که مشتمل بر آیات احکام است. فقهای اهل سنت بیش تر از این روش پیروی کرده‌اند.
- گروه دیگر ترتیب احکام از کتاب طهارت تا دیات را در نظر گرفته‌اند و به اصطلاح به صورت موضوعی - فقهی به تفسیر آیات اهتمام ورزیده‌اند؛ به طوری که در یک حکم فقهی سعی کرده‌اند همه آیاتی را که می‌تواند دلالت بر آن حکم داشته باشد، بیاورند. فقهای شیعه این شیوه را برگزیده‌اند.
- و در نهایت، گروه اندکی کتاب‌های خود را به ترتیب نزول آیات تدوین کرده‌اند.

۴. شیوه استاد قبله‌ای در تدوین آیات الاحکام

مؤلف کتاب آیات الاحکام (حقوق مدنی و جزایی) به علت نیاز دانشجویان رشته حقوق با روشی ابتکاری کتاب را با ترتیب حقوق خصوصی، حقوق جزای عمومی و اختصاصی و در دو بخش حقوق خصوصی و حقوق جزایی در چهارده فصل (حقوق مدنی یک تا هشت، حقوق جزای عمومی یک تا سه، و حقوق جزای اختصاصی یک تا پنج) تدوین کرده است؛ اما در کتاب آیات الاحکام تطبیقی براساس سرفصل درس‌های ارائه شده کتاب را در سه بخش عبادات، معاملات، و عقود مرتب ساخته است.

۵. امتیازهای علمی دو کتاب تألیفی استاد قبله‌ای در زمینه آیات الاحکام

آیت الله قبله‌ای خویی مجتهدی دقیق‌النظر و محقق روشنفکر بودند که ضمن احترام به آرای پژوهش‌گران، سخنی را بدون دلیل نمی‌پذیرفتند و نظری را بدون مبانی قوی و علمی بیان نمی‌کردند. این روحیه پژوهش‌گری موجب شده بود به ادله احکام (به‌ویژه آیات و

روایات) با نگاه اجتهادی بنگرد و استنباط‌های متفاوتی ارائه کند. برای نمونه، به برخی از برداشت‌های ایشان اشاره می‌شود.

۱,۵ حمایت از شخصیت معنوی و روحی اشخاص

در حقوق مدنی ۱ قانون‌گذار از اشخاص و محجورین حمایت کرده است و در حمایت از اشخاص باید علاوه بر حمایت جسمی، مانند احکام مربوط به قصاص، به حمایت از شخصیت معنوی و روحی آنان نیز توجه شود. آیه دوازدهم سوره حجرات درباره حکم حرمت غیبت وارد شده است. مفسران آیات الاحکام عموماً از این آیه حکم تکلیفی حرمت غیبت را استنباط کرده‌اند، درحالی‌که آیت‌الله قبله‌ای از فقره «وَلَا يَغْتَابُ بَعْضُكُمُ بَعْضًا» و تعلیل آن «أَيُّجِبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ» چنین استفاده می‌کند که غیبت و بدگویی از مسلمان موجب هتک حرمت او و برضد شخصیت روحی و معنوی اوست (قبله‌ای خویی ۱۳۹۱: ۸).

مؤلف کتاب/اشخاص و محجورین می‌نویسد: «آبرو و شرف و حیثیت انسان نیز محترم و مورد حمایت است و این درواقع، شخصیت اخلاقی را تشکیل می‌دهد که تجاوز به آن ممنوع و موجب مسئولیت است» (صفایی و دیگران ۱۳۹۰: ۲۸).

۲,۵ مراد از عدالت در موضوع تعدد زوجات

آیه ۳ سوره نساء به حکم تعدد زوجات دلالت دارد و اکثر مفسران این آیه را در ذیل بحث نکاح دائم تا چهار همسر آورده‌اند. قرآن می‌فرماید: «فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَتْنِي وَ ثَلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً» یعنی در صورتی که مردان بتوانند درباره همسرانشان عدالت را مراعات کنند، می‌توانند تا چهار همسر اختیار کنند، وگرنه باید به یک همسر اکتفا کنند. در ادامه این سوره در آیه ۱۲۹ می‌فرماید: «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ» یعنی شما هرگز نمی‌توانید میان زنانتان عدالت و برابری را پیاده کنید، اگرچه کوشش نمایید. به طوری که ملاحظه می‌شود در ظاهر بین این دو آیه تعارض وجود دارد و گویی آیه دوم حکم تعدد زوجات را نسخ کرده است و چون انسان هرگز نمی‌تواند بین همسران متعدد عدالت را به اجرا درآورد، باید همواره به یک همسر قناعت کند. اما استاد قبله‌ای با استفاده از روایات و با دقت در ادامه آیه ۱۲۹ که می‌فرماید: «فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُواهَا كَالْمُعَلَّقَةِ» (اکنون که نمی‌توانید مساوات کامل را در

محبت میان همسران خود برقرار کنید لااقل تمام تمایل قلبی خود را متوجه یک نفر از آنان نسازید که دیگری را به صورت بلا تکلیف در آورید، چنین برداشت می‌کند که مراد از اجرای عدالت در آیه ۳ سوره نساء عدالت و مساوات بین همسران در نفقه و تأمین پوشاک و رعایت حق قسم است که مردان با وجود تمایل عاطفی به یکی از آنها می‌توانند این امر را رعایت کنند و همسران خود را از معلق بودن که امر مذموم و ناپسندی است در آورند (قبله‌ای خوئی ۱۳۹۱: ۴۰-۴۳).

۳,۵ رابطه مشروع در استمتاع جنسی

در حقوق مدنی ۵ قانون‌گذار درباره حقوق مربوط به خانواده بحث می‌کند. یکی از موضوع‌های مورد توجه فلسفه مشروعیت نکاح است که آیا شارع به منظور پاسخ‌گویی به غرایز طبیعی انسان که دست‌یابی به لذت از جنس مخالف است، ازدواج را مجاز شمرده است یا منظور شارع تکثیر نسل و امتداد زندگی با تولیدمثل است؟ با مراجعه به آیات و روایات می‌توان نتیجه گرفت که در اسلام فلسفه مشروع بودن نکاح هم تلذذ از جنس مخالف است و هم تولیدمثل، البته لذت‌بردن از روش‌های متعارف و معمول.

آیه ۲۲۳ سوره بقره در بیش‌تر کتاب‌های مربوط به آیات الاحکام به منزله دلیل مشروعیت نکاح مورد استدلال قرار گرفته است. قرآن می‌فرماید: «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَاَتُوا حَرْثَكُمْ اَنۡی شِئْتُمْ وَ قَدِّمُوا لِاَنۡفُسِكُمْ» (زنان شما محل بذرافشانی شما هستند، پس هر زمان که بخواهید می‌توانید با آنها آمیزش کنید و اثر نیکی برای خود از پیش بفرستید). در این آیه واژه‌ی «اَنۡی» به کار رفته که از اسمای شرطیه است و هم در زمان استعمال می‌شود و هم در مکان. مثلاً، در آیه «قَالَ يَا مَرْيَمُ اَنۡی لَکِ هٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنۡدِ اللّٰهِ» (آل عمران: ۳۷) موقعی که از حضرت مریم (س) سؤال می‌شود: «این روزی از کجا برای تو نصیب شده» می‌گوید: «آن از جانب خداوند است». حال اگر در آیه مورد بحث «اَنۡی» را مکانی بگیریم، یعنی مرد هر کجا که بخواهد می‌تواند از همسر خود بهره جنسی ببرد و اگر آن را زمانی بگیریم، یعنی زوج در هر زمان که بخواد می‌تواند با همسر خویش رابطه جنسی برقرار کند.

قبله‌ای در کتاب آیات الاحکام با توجه به سیاق آیه که همسر را به کشت‌زار تشبیه کرده و فرموده از فرصت رابطه زوجیت بهره بگیرید و با تولیدمثل و پرورش فرزندان صالح اثر نیکی برای خود از پیش بفرستید، با قاطعیت «اَنۡی» را زمانی می‌داند و رابطه جنسی غیر معمول را مورد تأیید شارع نمی‌داند!

۴,۵ مراد از برتری مردان بر زنان

آیه ۳۴ سوره نساء درباره وظیفه سرپرستی خانواده توسط زوج و پرداخت نفقه از سوی او به زوجه است. قرآن می‌فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» (مردان سرپرست و نگهبان زنان اند به دلیل برتری‌هایی که خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و به دلیل انفاق‌هایی که مردان از اموالشان می‌کنند). ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی نیز اشعار می‌دارد: «در روابط زوجین ریاست خانواده از خصایص شوهر است» و ماده ۱۱۰۶ قانون مدنی می‌گوید: «در عقد دائم نفقه زن به عهده شوهر است».

قبله‌ای باتوجه به واژه «قَوَّامُونَ» به معنی «محافظان» و «اصلاح‌کنندگان» از آیه ۳۴ سوره نساء برداشت‌هایی را ارائه می‌دهد که با طبیعت زنان و مردان سازگار است و ابتدا این پرسش را مطرح می‌کند: چرا محافظت و اصلاح برعهده مردان گذاشته شده است؟ مضمون پاسخ ایشان چنین است: زنان و مردان نسبت به یکدیگر فضیلت‌هایی دارند: «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» و نفرموده است: بِمَا فَضَّلَ الرَّجَالُ عَلَى النِّسَاءِ. مرد قوی است و زن ریحانه و در معرض تهاجم بیماردلان و چون زنان قوی نیستند و نمی‌توانند از خود دفاع کنند، خداوند مردان را مدافع و محافظ آنان قرار داده است و هم‌چنین، به دلیل ضعف مزاجی‌ای که زنان دارند و نمی‌توانند کارهای سخت و دشوار زندگی را انجام دهند، خداوند مردان را اصلاح‌کننده امور آنان قرار داده است. دلیل دیگر بر قوام‌بودن مردان انفاق آنان است، زیرا وظیفه دارند به اعضای خانواده از اموال خود انفاق کنند (قبله‌ای خویی ۱۳۹۱: ۶۴).

۵,۵ نشوز مردان و زنان

در آیات ۳۴ و ۱۲۸ سوره نساء درباره نشوز زنان و مردان احکامی بیان شده است. درباره نشوز زنان می‌فرماید: «وَالَّذَاتِی تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبِیلاً» (آن دسته از زنان را که از سرکشی و مخالفتشان بیم دارید پند و اندرز دهید و اگر مؤثر واقع نشد در بستر از آنان دوری نمایید و اگر هیچ راهی جز شدت عمل برای وادار کردن آنان به انجام وظایفشان نبود آن‌ها را تنبیه کنید و اگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدی بر آن‌ها نجوید).

نکته قابل توجه در این آیه آن است که مراحل تعیین شده برای بازگشت زنان به زندگی مشترک از موعظه تا مرحله تنبیه فیزیکی و به تعبیر روایات به گونه‌ای که است بدن زن کبود

و سرخ نشود و بی آن که این اختلاف در خارج محیط زناشویی (دادگاه) مطرح شود. در حالی که در مورد نشوز مرد نسبت به زن تا مرحله ارجاع به حاکم و تعزیر (تنبیه بدنی توسط حاکم) پیش می رود.

نکته دیگری که قابل تأمل است مرحله «ضرب» بعد از جدا کردن بستر زناشویی است و این سیاق بیان شارع نشان دهنده این معنی است که سعی شود زنان از طریق تحریک احساسات به زندگی مشترک بازگردند. آنچه مسلم است این که زنان در کشاکش اختلاف هم می خواهند مطلوب همسرانشان باشند. جدا کردن بستر و دست بلند کردن روی او نشانه تنزل زن از جایگاه مطلوبیت برای شوهر است و بنابراین خداوند شیوه بازگرداندن زنان به زندگی را استفاده از روحیه مطلوب واقع شدن آنان برای شوهران قرار داده است و در پایان آیه می فرماید: اگر با این روش به نتیجه رسیدید، حق ندارید به حقوق آنان تعدی کنید. آیت الله قبله ای می نویسد:

نشوز حرام و محروم کردن مردی از حق طبیعی خود جرم سنگینی است. دشمنان اسلام با شنیدن این حکم فریاد «تساوی زن و مرد» شان بلند می شود، در صورتی که در همه قوانین عالم جرائم مجازات دارند. نشوز نیز یکی از جرائم است و هر جرمی تعزیری دارد و کمیت و کیفیت آن موکول به نظر حاکم است؛ اما در این جا جانب زن مراعات شده و مجازاتش به خود مرد موکول شده و او نیز حق ندارد از این سه راه تجاوز کند و ترتیب را نیز باید مراعات نماید (همان: ۶۶).

اما درباره نشوز مردان که در رعایت نکردن قسم (مضاجعت و مؤانست هر چهار شب یک بار) و پرداخت نکردن نفقه خلاصه می شود، آیه ۱۲۸ سوره نساء وارد شده است که می فرماید: «وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (و اگر زنی از طغیان و سرکشی یا اعراض شوهرش بیم داشته باشد، مانعی ندارد با هم صلح کنند؛ به طوری که زن یا مرد از بعضی از حقوق خود به خاطر صلح صرف نظر کند، و صلح بهتر است؛ اگرچه مردم طبق غریزه حب ذات، در این گونه موارد بخل می ورزند و اگر نیکی کنید و پرهیزگاری پیشه سازید، خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است).

محقق حلی در کتاب شرایع الاسلام می نویسد: «وإذا ظهر من الزوج النشوز بمنع حقوقها فلها المطالبة وللحاكم إلزامه» (حلی ۱۴۰۸ ق: ۲۸۳). صاحب جواهر در شرح این عبارت

می‌فرماید: «در صورت نشوز مرد زن حق دارد برای گرفتن حق خود او را موعظه نماید و اگر موعظه سودمند نشد، به حاکم ارجاع دهد و حاکم باید او را الزام کند که به وظیفه خود عمل نماید و اگر شوهر باز هم امتناع نماید تعزیر شود» (نجفی ۱۳۶۲: ۲۰۰).

ماده ۱۱۱۱ قانون مدنی هم به این امر اشاره دارد: «زن می‌تواند در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه به محکمه رجوع کند. در این صورت محکمه میزان نفقه را معین و شوهر را به دادن آن محکوم خواهد کرد». ماده ۶۴۲ و ۱۱۲۹ قانون مدنی هم به حبس تعزیری و اجبار به طلاق از سوی دادگاه اشاره دارد.

با مقایسه احکام نشوز زنان و مردان با یک‌دیگر ملاحظه می‌شود که شارع به‌منظور حفظ حریم زنان اجازه نمی‌دهد موضوع اجبار او به بازگشت به زندگی خارج از خانواده مطرح شود، ولی درباره مردان دخالت حاکم را مجاز می‌شمارد و تا مرحله تعزیر و اجبار به طلاق پیش می‌رود.

۶.۵ مبنای پرداخت نفقه زوجه

در پرداخت نفقه زوجه موقعیت زنان ملاحظه می‌شود یا توان مالی مردان؟ پرداخت نفقه که مشتمل بر تأمین مسکن، پوشاک، خوراک، و نیازمندی‌های متعارف زندگی در خانه است، جزو حقوق مسلم زنان به‌شمار می‌آید و تأمین آن‌ها برعهده مرد است و در صورت نداشتن توان بالفعل برای پرداخت به‌صورت دین برعهده او باقی می‌ماند.

آیه ۷ سوره طلاق درباره پرداخت نفقه زوجه توسط زوج وارد شده است و در آن توان مالی زوج ملاحظه گردیده است و در آیه ۱۹ سوره نساء زمانی که از منع عزل زنان (کنار گذاشتن زنان) سخن می‌گوید، می‌فرماید: «وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» یعنی ای مردان با پرداخت حقوق همسرانتان با آنان به معروف رفتار کنید و حقوقشان را به‌تناسب شأن و موقعیت آن‌ها بپردازید.

مؤلف کتاب آیات الاحکام در تفسیر آیه ۷ سوره طلاق که می‌فرماید: «لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا» (آن کسی که متمکن است باید از تمکن خود انفاق کند و کسی که روزی‌اش تنگ است از آن‌چه خداوند به او داده انفاق نماید. خداوند هیچ‌کس را جز به مقدار توانایی که به او داده تکلیف نمی‌کند. خداوند به‌زودی پس از سختی‌ها آسانی قرار می‌دهد)، چنین می‌نویسد: «در نفقه زن برخلاف سایر واجب‌النفقه‌ها (والدین و فرزندان) شأن زن در نظر

گرفته شده و از کلمات فقهای امامیه این نظریه استفاده می‌شود که گفته‌اند تبعاً لعاده امثالها فی بلدها» (قبله‌ای خویی ۱۳۹۱: ۷۰؛ شهید ثانی ۱۴۱۲ ق: ۱۴۳). این نظریه برحسب ظاهر با آیه یادشده که شأن زوج را در پرداخت نفقه در نظر گرفته است منافات دارد. صاحب‌کنز/العرفان می‌گوید:

آیه شریفه (طلاق: ۷) شخص فقیر را مکلف به انفاق بیش از قدرت او نمی‌کند و این منافات ندارد که گفته شود: در انفاق باید شأن زن لحاظ گردد، اگر شوهر توانایی مالی دارد، باید موافق شأن زوج انفاق کند و اگر متمکن نباشد، به اندازه توانایی به وظیفه خود عمل نماید و بقیه را بده‌کار باشد و یا آیه مذکور به نفقه اقارب حمل شود (سیوری حلی ۱۳۶۵: ج ۲، ۲۱۹).

حمل آیه بر نفقه اقارب با آیه ۶ سوره طلاق که درباره اسکان و نفقه زوجة سخن می‌گوید منافات دارد و برای تأیید سخن اول صاحب‌کنز/العرفان می‌توان گفت که اگر زوج فقیر باشد و نتواند نفقه زن خود را بدهد و زن از اموال خود ارتزاق نماید، شوهر فقیر مکلف به انفاق نمی‌شود؛ زیرا فرمود: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَاءً آتَاهَا» و لکن شوهر نفقه زوجة اش را به او بده‌کار می‌شود.

آیت الله قبله‌ای با دقت در آیات نظری را مطرح می‌کند که قاعده کلی پرداخت نفقه زوجة براساس شأن و منزلت زوجة خدشه‌دار نشود و منافاتی بین آیه ۷ سوره طلاق و دیگر آیات پیش نیاید. ایشان می‌نویسد: «به نظر می‌رسد که آیه شریفه در نفقه زنان مطلقه حامل و زنان مطلقه‌ای که وضع حمل کرده و فرزند خود را شیر می‌دهند، نازل شده است. بعید نیست که نفقه اینان به دلیل حمل یا شیردهی حکم نفقه اقارب را دارد (یعنی باید توان مالی زوج ملاحظه شود) و الله العالم» (قبله‌ای خویی ۱۳۹۱: ۷۰).

۷,۵ مقایسه بیع با ربا

در آیه ۲۷۵ سوره بقره رباخواری عملی ناپسند و القای شیطان معرفی می‌شود، اگرچه از لحاظ نفع‌آوری با بیع مشابهت دارد. خداوند در این آیه می‌فرماید: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا» (کسانی که ربا می‌خورند برنمی‌خیزند مگر مانند کسی که شیطان به واسطه تماس با او، او را آشفته‌حال کرده است؛ زیرا آن‌ها می‌گویند: بیع مانند رباست؛ درحالی که خداوند بیع را حلال و ربا را حرام کرده است).

آیت‌الله قبله‌ای در کتاب *آیات الاحکام تطبیقی* در تفسیر این آیه به نکته‌ای ظریف اشاره می‌کند: «باتوجه به صدر آیه، شایسته بود رباخواران در مقام تشبیه بگویند: ربا مثل بیع است (إِنَّمَا الرَّبَّوَا مِثْلُ الْبَيْعِ) ولی قرآن عکس آن را فرموده است: إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرَّبَّوَا» (قبله‌ای خویی ۱۳۹۱: ۱۱۵).

در این جا مفسران پاسخ‌هایی داده‌اند. مهم‌ترین آن‌ها پاسخ صاحب‌المیزان است:

رباخوار مبتلا به خبط و اختلال حالتی خارج از حالت عادی و سالم دارد. برای او آنچه در نزد عقلا زشت و منکر است، مفهومی ندارد. برای او زشت و زیبا، عمل معروف و منکر یکی است و وقتی یک انسان عاقل به رباخوار می‌گوید: به‌جای رباخواری به خرید و فروش پردازد، درحقیقت حرف تازه‌ای زده که باید اثباتش کند و لذا او اگر بخواهد جواب دهد، قهراً باید بگوید: از نظر من آنچه را که تو می‌گویی (از ربا بهتر است) با ربا هیچ فرق ندارد؛ چون اگر به عکس این بگوید (إِنَّمَا الرَّبَّوَا مِثْلُ الْبَيْعِ) آنچه مرا از آن نهی می‌کنی با آنچه مرا به آن امر می‌کنی یکی است، مرد عاقلی خواهد بود و ادراکش مختل نخواهد شد، چون معنی این کلامش این می‌شود که من قبول دارم آنچه مرا به آن امر می‌کنی مزیتی دارد؛ لکن به‌نظر من آنچه را که مرا از آن نهی می‌کنی مزیتی دیگر دارد و نمی‌خواهد مزیت را به‌طور کلی انکار کند و مانند دیوانگان بگوید: اصلاً مزیتی در خرید و فروش و ربا نمی‌بینم و رباخوار همین را می‌گوید. او به‌دلیل خبطی که در درونش دارد می‌گوید: خرید و فروش هم مثل ریاست و اگر بگوید ربا هم مانند خرید و فروش است، درحقیقت شریعت خدایی را انکار کرده، نه این‌که چون جن‌زده‌ها سخن پرت و بی‌معنایی گفته است (طباطبایی بی تا: ۴۱۱).

آیت‌الله قبله‌ای می‌فرماید:

به‌نظر می‌رسد که تشبیه در کلام رباخوار درست بوده است؛ اگر عکس آن را می‌گفت، به مطلوب او رسا نبود. او می‌گوید: هم بیع و هم ربا هر دو دارای مزیت‌اند. بایع کالایی را مثلاً به صد تومان خریده، به صد و ده تومان می‌فروشد و ده تومان سود می‌برد. رباخوار صد تومان قرض می‌دهد و صد و ده تومان می‌گیرد. از صد تومان خود ده تومان سود می‌برد. پس بیع هم مثل ریاست؛ اگر ربا حرام است، بیع هم باید حرام باشد، زیرا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرَّبَّوَا. اما خداوند در ادامه آیه می‌فرماید: احل الله البيع و حرم الربوا یعنی درست است که از نظر سود هر دو مثل هم هستند، ولیکن خداوند به جهاتی بیع را حلال و ربا را حرام کرده است.

۸,۵ شرط قبض عین مرهونه در رهن توسط مرتهن

آیا قبض عین مرهونه در رهن توسط مرتهن شرط است؟ آیه ۲۸۳ سوره بقره به مقبوضه بودن عین مرهونه دلالت دارد. «وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ»، اما در مورد شرط قبض بین فقها اختلاف نظر وجود دارد. فقهای عامه غیر از مالک به شرط بودن قبض قائل اند. مالک ایجاب و قبول را کافی می‌داند و بیش‌تر فقهای امامیه نیز قبض را شرط می‌دانند و به کتاب و سنت استناد می‌کنند. از کتاب به «فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ» و از سنت به «لَا رَهْنَ إِلَّا مَقْبُوضًا» (طوسی ۱۳۶۵: ۱۷۶). برخی از محققان فقهای امامیه به شرط نبودن قبض قائل اند و به آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» تمسک جستند. آن‌ها آیه و روایت را در دلالت بر شرط بودن قبض تمام نمی‌دانند.

آیت‌الله قبله‌ای معتقد است: قبض در رهن مقوم رهن است؛ زیرا اگر قبض نباشد، رهن نیست. چنان‌که حدیث ذکر شده بر آن دلالت دارد؛ زیرا رهن وثیقه است و اگر مرتهن آن را قبض نکند، وثیقه به آن صدق نمی‌کند. رهن برای این است که اگر بده‌کار بدهی خود را نداد، طلبکار بتواند طلب خود را از آن استیفا کند و این مستلزم قبض است (قبله‌ای خوئی ۱۳۹۲: ۱۲۸-۱۲۹).

آیا دوام قبض هم در رهن شرط است؟ بیش‌تر فقها که قبض را در رهن شرط می‌دانند دوام آن را شرط نمی‌دانند، بلکه معتقدند مسامی آن کافی است و اگر مرتهن عین مرهونه را به راهن بازگرداند، این کار جایز است و رهن حاصل شده است (سیوری حلی ۱۳۶۵: ج ۲، ۶۰). ابن عربی می‌گوید: اگر عین مرهونه را تحویل بدهد، نمی‌تواند آن را از دست مرتهن بگیرد، زیرا از مقبوض بودن خارج می‌شود (قبله‌ای خوئی ۱۳۹۲: ۱۲۹).
قبله‌ای می‌نویسد:

قبض مقوم رهن است و راهن نمی‌تواند آن را از دست مرتهن بگیرد و چون رهن از ناحیه راهن لازم است، حق استرداد عین مرهونه را ندارد؛ درحالی‌که مرتهن می‌تواند عین مرهونه را به راهن برگرداند. این به دو وجه قابل توجیه است: اول این‌که مرتهن با پس دادن عین عقد رهن را فسخ می‌کند؛ درحقیقت، طلبکار بده‌کار را نسبت به بدهی امین می‌داند و می‌گوید نیازی به رهن نیست. دوم این‌که رهن را قبول دارد و بعد از قبض عین را به عنوان امانت در اختیار راهن می‌گذارد و به تعبیر قرآن «فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلَیُوَدُّ الَّذِي آوْتَمِنَ أَمَانَتَهُ» اگر بعضی از شما بعضی دیگر را امین قرار دهد، باید کسی که امین شمرده شده امانت را بپردازد؛ یعنی اگر طلبکار بده‌کار را امین قرار دهد و از او رهن نگیرد یا عین مرهونه را قبض کند ولی بعد از قبض آن را به راهن

برگرداند، راهن نیز باید امانت را به او رد نماید. نتیجه این که در رهن قبض معتبر است؛ قبض نباشد، رهن هم نیست. این قضیه به برهان نیاز ندارد، بلکه از قضایایی است که «قیاسها معها». هم‌چنین، راهن حق ندارد عین را بعد از ایجاب و قبول به مرتهن تحویل دهد یا بعد از قبض آن را پس بگیرد؛ در صورتی که مرتهن می‌تواند آن را بعد از قبض به قصد فسخ رهن یا به قصد امانت عین مرهونه به راهن رد کند (همان: ۱۲۹).

۹،۵ مراد از تبعید در فقه اسلامی

استاد قبله‌ای با استفاده از نظر آیت‌الله خویی در مبانی تکملة المنهاج (خویی بی‌تا: ۳۲۲) درباره تبعید براساس آیات استنباط خاصی دارند که با نظر مشهور متفاوت است. در آیه ۳۳ سوره مائده در بیان مجازات محاربه با عبارت «يُنْفَوْنَ مِنَ الْأَرْضِ» بحث نفی بلد یا تبعید مطرح می‌شود. فقها و مفسران اهل سنت و جماعت معتقدند که مراد از نفی تبعید از جمیع نقاط زمین غیر از زندان است؛ زیرا زندانی از طیبات و لذات دنیا بهره‌مند نمی‌شود و احدی از دوستان خود را نمی‌بیند. یکی از زندانیان عرب که به اتهام کفر و ارتداد زندانی شده بود، شعری سروده است که فقها و مفسران اهل سنت از جمله کاسانی در بدائع (علاالدین کاشانی بی‌تا: ۳۷۱) و فخر رازی در تفسیر کبیر (فخر رازی بی‌تا: ۲۴۶) بدان استناد کرده‌اند:

خَرَجْنَا عَنِ الدُّنْيَا وَعَنْ وَصْلِ أَهْلِهَا فَلَسْنَا مِنَ الْأَحْيَاءِ وَ لَسْنَا مِنَ الْمَوْتَى
إِذَا جَاءَنَا السَّجَّانُ يَوْمًا لِحَاجَةٍ عَجَبْنَا وَقُلْنَا جَاءَ هَذَا مِنَ الدُّنْيَا

ترجمه: ما از دنیا بیرون رفتیم و از ارتباط با مردم محروم شدیم. نه از زندگانیم و نه از مردگان.

یک روز زندان‌بان برای حاجتی پیش ما آمد. شگفت‌زده شدیم و گفتیم: یک نفر از دنیا (به دیدن ما آمده است).

آیه می‌فرماید: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْنَ مِنَ الْأَرْضِ» (کیفر کسانی که با خدا و رسولش به ستیز برمی‌خیزند و در زمین برای ایجاد فساد کوشش می‌کنند این است که کشته شوند یا به دار آویخته شوند یا دست‌ها و پاهایشان به‌طور مخالف قطع شود یا از زمین نفی و تبعید شوند). صاحب‌المیزان می‌فرماید: مراد از محاربه و افساد همان اخلال در امنیت عمومی با ایجاد خوف و هراس است و با به‌کاربردن اسلحه و تهدید به قتل محقق می‌شود (طباطبایی بی‌تا: ج ۵، ۳۵۴).

در مورد این آیه این بحث مطرح است که آیا مراد از «أو» تخییر در مجازات است یا بیان انواع مجازات‌ها به تناسب اقسام محاربه؟ بین فقها اختلاف نظر وجود دارد و قانون مجازات اسلامی نظریه تخییر را برگزیده است. در حالی که مجازات‌های بیان شده در آیه هم‌وزن یک‌دیگر نیستند؛ کشته شدن و قطع دست و پا و تبعید از نظر کیفری یک‌سان نیستند؛ مگر این که تخییر قاضی را چنان تفسیر کنیم که او به تناسب جرمی که اتفاق می‌افتد یکی از این مجازات‌ها را اختیار کند. در ماده ۲۸۳ قانون مجازات اسلامی چنین آمده است: «انتخاب هر یک از این امور چهارگانه مذکور در ماده ۲۸۲ به اختیار قاضی است». یکی از جرم‌های محارب ایجاد رعب و وحشت است، بی آن که مالی را اخذ کند یا کسی را بکشد. مجازات این عمل مجرمانه تبعید است. در معتبره علی بن حسان از امام باقر (ع) آمده است: «مَنْ حَارَبَ وَ لَمْ يَأْخُذِ الْمَالَ وَ لَمْ يَقْتُلْ كَانَ عَلَيْهِ أَنْ يُنْفَى» (مجلسی ۱۴۰۳: ۱۹۴).

قرآن نفی بلد یا تبعید را با عبارت «نفی از زمین» بیان کرده است. انسان تا زمانی که زنده است بالضروره باید در مکانی از زمین زندگی کند حتی اگر در محبس و زندان باشد و یا در شهری غیر از شهر خود به تبعید زندگی خود را سپری نماید. پس مراد از نفی از زمین چیست؟ آیت الله قبله‌ای با استفاده از نظر استادش، آیت الله خوئی، می‌نویسد: «مجرم نباید در یک مکان اقامت کند (و به تعبیر عموم مردم پایش در جایی بند نشود)، به هر جا تبعید شود باید از آنجا نیز به جای دیگر و بالاخره از جایی به جای دیگر در حرکت باشد تا عمرش به پایان برسد» (قبله‌ای خوئی ۱۳۹۱: ۲۳۳).

به نظر می‌رسد که این برداشت از نفی بلد با فلسفه تبعید سازگار باشد. یکی از مجازات‌های جرم ارتکاب زنا توسط مردان تبعید از محل اقامت اوست. اگر قرار باشد شخصی با تمامی تقیدات موجود در شهر خود عمل مجرمانه زنا مرتکب شود، مسلماً در شهر دیگری به علت ناشناس بودن امکان تکرار این عمل بیش تر خواهد بود؛ در حالی که با ثبات‌داشتن در یک مکان و انتقال از محلی به محل دیگر (آن هم تحت نظر نیروی انتظامی) امکان تکرار جرم به حداقل ممکن خواهد رسید.

۶. نتیجه گیری

دو کتاب خلیل قبله‌ای خوئی که هر دو را انتشارات سمت جزو کتاب‌های درسی رشته‌های فقه و حقوق منتشر کرده است و ارزیابان کتاب علمی و اجتهادی آن را معرفی کرده‌اند و نگارنده این سطور در نه عنوان نمونه‌هایی از استنباط‌های اجتهادی نوآورانه مؤلف را در

متن مقاله ذکر کردم، مصداق یک متن آموزشی علمی دانشگاهی است و با کتاب‌های مشابه که مؤلف در مقدمه کتاب متذکر شده و در بند ۲ این مقاله با عنوان پیشینه تحقیق آمده، متفاوت و ابتکاری است. مهم‌ترین رجحان این کتاب آن است که مؤلف خود را در چهارچوب پانصد و اندی آیه که به آیات الاحکام مشهورند، محدود نکرده است و از آیات دیگر قرآنی استفاده‌های فقهی و حقوقی کرده است. نوآوری دیگری که مؤلف آیات الاحکام انجام داده برخلاف روش سنتی که مباحث کتاب را براساس کتاب‌های فقهی از کتاب طهارت آغاز و در کتاب دیات به پایان می‌رسانند، کتاب را منطبق بر تقسیم‌بندی مباحث حقوقی از جمله حقوق عمومی و حقوق مدنی و حقوق جزایی شکل داده است. البته هر دو کتاب با وجود این امتیازها، چون متن آموزشی است، از نظر شکلی نیازمند بازنگری و تکمیل است که ارزیابان بدان موارد اشاره کرده‌اند؛ مانند آوردن اهداف در آغاز هر فصل و آوردن فهرست اجمالی قبل از فهرست تفصیلی و نتیجه‌گیری در پایان فصل‌ها و افزودن تمرین.

کتاب‌نامه

- حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ ق)، *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، ج ۲، قم: اسماعیلیان.
خویی، سیدابوالقاسم (بی‌تا)، *مبانی تکملة المنهاج*، ج ۱، نجف: مکتبه الآداب.
سیوری حلی، مقداد بن عبدالله (۱۳۶۵)، *کنز العرفان فی فقه القرآن*، ج ۲، تهران: مرتضوی.
شهید ثانی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۲ ق)، *الروضه البهیة فی شرح للمعة الدمشقیة (المحشی سلطان العلماء)*، ج ۲، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
صفایی، سیدحسین و دیگران (۱۳۹۰)، *حقوق مدنی: اشخاص و محجورین*، تهران: سمت.
طوسی، محمد بن حسن (۱۳۶۵)، *تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه*، ج ۷، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
طباطبایی، سیدمحمدحسین (بی‌تا)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۲، قم: اسماعیلیان.
علاء‌الدین کاشانی، ابوبکر بن مسعود (بی‌تا)، *بدایع الصنایع فی ترتیب الشرایع*، ج ۹، بیروت: دارالکتب العلمیه.
فخر رازی، محمد بن عمر (بی‌تا)، *تفسیر کبیر*، ج ۱۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
قبله‌ای خویی، خلیل (۱۳۹۱)، *آیات الاحکام (حقوق مدنی و جزایی)*، تهران: سمت.
قبله‌ای خویی، خلیل (۱۳۹۲)، *آیات الاحکام تطبیقی*، تهران: سمت.
مجلسی، محمدباقر بن محمدعلی (۱۴۰۳ ق)، *بحار الأنوار*، ج ۷۶، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
نجفی، محمدحسن (۱۳۶۲)، *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، ج ۳۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی.